

پیرامون مبادلات جهانی، رفتارشناسی دولتها،  
و ارزیابی نقش کارآفرینان

## ■ تحول در مبادلات جهانی و جایگاه خصوصی سازی

مهندس محسن قانع بصیری

### اشاره

پی بردن به ضرورت‌های خصوصی سازی، نظیر بسیاری مقولات دیگر نیازمند آگاهی از پیشینه و جایگاه آن در جهان امروز است. خصوصی سازی که امروز به عنوان یک امر مهم در اقتصاد داخلی و خارجی بسیاری کشورها ایفای نقش می‌کند تا چندی قبل - حداقل در برخی کشورها- امری مذموم و ناپسند تلقی می‌شد و بسیاری از کشورها برای بهبود اوضاع خود به دنبال تقویت هر چه بیشتر نقش دولت در اقتصاد خود بودند. این تلقی پیش از همه به شکل مبادلاتی جهان صنعتی و غیر صنعتی پیوند یافته بود و «راه رشد غیر سرمایه داری» به عنوان عامل مددکار در تشدید این تلقی، مؤثر افتاد.

مطلبی که در ادامه می‌خوانید مروری دارد بر فراز و نشیب‌های مبادلات جهانی. در این مقاله تحولاتی که طی دو دهه اخیر در شکل این مبادلات پدید آمده معرفی کرده و خصوصی سازی را به عنوان اصلی‌ترین راه برای رشد توان تولید ملتها و تقویت قشر کارآفرینان، شناسانده است. با هم مقاله را می‌خوانیم:

## گزارش ویژه

بهره‌وری این قشر بسیار اندک بود، در حالی که قدرت خرید خود را با اخذ سوبسید دولتی به دست می‌آورد و دولت هم قدرت خرید خود را از طریق انحصارات، بخصوص مواد خام و فروش آنها به بازار بین‌المللی کسب می‌کرد. این جریان موجب آن شد تا بخش‌های استراتژیکی تولید برای سرمایه‌گذاری و تمرکز نیروهای کارآفرین و تربیت آنها، نا امن شود. کشورهای جهان سوم بیش از حد به مواد استراتژیک وابسته شدند و مبادله مواد خام با مواد استراتژیک مصرفی، شاخص اصلی اقتصادهای افراطی از این قبیله گردید.

دیگر شاخص مهم اقتصاد متمرکز دولتی و وابسته به مواد خام، بی‌ارزش شدن کار و سرمایه بود.

علاوه بر مواردی که بر شمرده شد، اقتصاد متمرکز سرمایه‌داری دولتی در تنظیم یک رابطه مولد میان دولت و مردم، تخریب بسیار بر جای گذاشت و امکان رشد و توسعه را به دلیل وجود انحصارات و فقدان زمینه رقابت، مسدود ساخت.

خصوصی‌سازی امروزه جریانی است برخلاف جریان نهایی «رشد غیرسرمایه‌داری» و «سرمایه‌داری دولتی» که از یک سو روسیه و از سوی دیگر اقتصادهای مواد خامی و تراست‌های نفتی بر ما تحمیل کردند. و از آنجا که آن جریان در هر سه بعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تأثیرگذار بوده، پس جریان معکوس آن

شاید در میان تمامی مسامحه‌کاری تاریخ‌دانان در ارائه یک پیشینه‌مدون تاریخی برای مقولات مختلف، فقدان یک تاریخ جامع درباره بخش خصوصی ایران از همه نابخشودنی‌تر باشد. چرا که نبود این تاریخ بیش از هر عامل دیگری باعث شده است تا شخصیت مستقلی برای این بخش بوجود نیاید و در عین حال جامعه نیز نسبت به آن دچار نوعی توهم گردد. به هر تقدیر وضع ما در حال حاضر چنین است که برای این بخش، حضور و آینده‌ای فعال قائلیم اما برایش شناسنامه‌ای در اختیار نداریم.

خصوصی‌سازی اکنون بخشی از یک برنامه مهم از اقتصاد ملت‌ها را تشکیل می‌دهد و شاید مهم‌ترین دلیل آن تبدیل سیستم مبادلاتی جهان سوم با جهان صنعتی از مبادلات مواد خام با کالای ساخته شده و صنعتی باشد.

جریان دولتی کردن اقتصاد جهان بخصوص از بعد از جنگ جهانی دوم با تبدیل نهایی حکومت‌های سنتی پادشاهی در جهان سوم به حکومت‌های جمهوری و متمرکز و بیشتر نظامی، شتاب بسیار شدیدی گرفت. به طوری که با اعمال تز سرمایه‌داری دولتی که در روسیه آن زمان بنام «راه رشد غیرسرمایه‌داری» معروف شده بود، از رشد و توسعه نظام‌های کارآفرین جلوگیری شد و در عوض قشر مصرفی بسیار وسیعی برای مصرف همان مصنوعات کشورهای صنعتی، زاییده شد. جالب آنست که



از خارج وارد کردند، بعدها نیز در طرح‌های توسعه خود بازهم خریدار متاع حاصل از تحقیق در خارج از سیستم خود شدند (جریان وابستگی به اقتصاد مواد خام). آنچه می‌توان در این باره به طور خلاصه گفت، آنکه تجربه سرمایه‌گذاری دولتی در صنایع، تجربه ناموفقی در ایران، بوده است و این عدم توفیق، بخصوص برای واحدهای مادر که توسط دولت ایجاد شد، مشهودتر است. شاید تنها نکته مثبت این جریان آن بود که دست‌پروردگان تکنوبوروکرات همین سیستم‌ها، خود سرمایه‌گذار مرحله بعدی صنایع مشابه بودند.

تجزیه و تحلیل «داور» با افزایش قیمت نفت و وابستگی دولت به آن و افزایش قدرت اقتصادی، آمیخته شد. هرچه دولتها بیشتر در با تلاق سرمایه‌گذاری دولتی فرو رفتند، کارآفرینی مستقل نیز بیشتر سرکوب شد و نوعی سرمایه‌گذاری وابسته به همین دلارنفتی به وجود آمد که بارزترین وجه آن، فقدان بینش اقتصاد سیاسی و آینده‌نگری بود.

شاید مهم‌ترین اثر سرمایه‌گذاری دولتی در ایران، تخریب جریان تمرکز سرمایه در بخش‌های مولد باشد. بدین ترتیب که دولت ضمن دست‌گذاردن بر انحصارات پرسود تولیدی نظیر دخانیات، اجازه تمرکز سرمایه کمی و تبدیل آن به سرمایه‌های کیفی را نداد. بدین ترتیب تمام سنگینی بار توسعه به دلیل وابستگی درآمدها به دلارهای ناشی از فروش مواد خام (نفت)، به دوش دولت افتاد. و تبلور دموکراسی حاصل از تولید و

یعنی خصوصی‌سازی نیز جریانی است که باید از طریق تأثیر مثبت بر این سه، اعمال شود و در غیراین صورت برنامه موفق نخواهد بود.

### سرمایه‌داری دولتی در ایران

روند دولتی کردن به همراه مدرنیسم اقتصادی در ایران از دوره رضاشاه آغاز شد، در این دوره «داور»<sup>(۱)</sup> با تز «سرمایه‌داری دولتی»، بازار را که باید چنین وظیفه‌ای را به عهده می‌گرفت، از صحنه ورود به صنایع جدید و نقش‌آفرینی در روابط سیاسی - اقتصادی بین‌المللی دور کرد. در چنین شرایطی بسیار طبیعی بود که نوعی تکنوبوروکراسی به وجود آید که فاقد انگیزه‌های تحقیق و توسعه است و می‌تواند تمامی جریان انگیزه را در درون خود خفه سازد و چنین هم شد. تشکیل شرکت‌های بزرگ انحصاری (که هنوز هم کم و بیش با بازمانده‌هایش مواجه هستیم)، نخستین گام «داور» برای دولتی کردن اقتصاد و دور ساختن بخش خصوصی تلقی می‌گردد. نگاهی سطحی به کارخانجات و نهادهای خدماتی که از زمان رضاشاه ایجاد شده‌اند و تا به حال به حیات ثابت خود ادامه داده‌اند، فقدان تفکر توسعه در این واحدها را نشان می‌دهد. به طوری که می‌توان گفت «دست به ترکیب آنها زده نشده است». از راه آهن گرفته تا صنایع نساجی و از دخانیات گرفته تا صنایع سیمان، هیچ یک نتوانستند جریانی از زیست‌مندی صنعتی و توسعه را به نمایش بگذارند. همان طور که تمامی دانش و سخت‌افزارشان را به صورت یک مجموعه

## گزارش ویژه

صاحب نعمت به طور طبیعی در خطر تهاجم اقوام بدوی تر قرار می‌گرفت (نظیر مغول‌ها و هون‌ها)، قوم بدوی تر، شجاع‌تر هم بود و همین ویژگی باعث می‌شد تا منطقه پر نعمت‌تر در معرض خطر خسارت دائمی قرار داشته باشد و تبادلات در اندک حجمی انجام شود. به همین دلیل هنوز سیستمی بنام تجارت بین‌المللی شکل نگرفته بود و مبادلات اندک و امکان توسعه و گسترش آنها از حدی بیشتر وجود نداشت. قدرت بزرگتر، قدرت غارتگری بود که تمامی منابع ایجاد ثروت را از بین می‌برد و تنها زمانی تمایل به تجارت پیدا می‌کرد که امکان خسارت فیزیکی میسر نبود. شاید تنها منطقه‌ای از جهان که پیش از انقلاب صنعتی رونق تجاری عظیم داشت، جاده ابریشم بود که آن هم همیشه در معرض حمله اقوام بدوی و خطرناک قرار داشت.

گسترش چنین ناامنی مبادلاتی، منجر به آن شد که تفکر سوداگری در تمامی ابعاد مبادلاتی رسوخ کند، طلا و جواهر مبنای اصلی ثروت قلمداد می‌شد و از آنجاکه نمی‌توانستند منابع کار و تولید را بر راحتی انتقال دهند، تمایل به انتقال ثروت‌های حاصل از زمین، آن هم کانی‌های ارزشمند، بشدت قوت گرفت. گنجهای افسانه‌ای پادشاهان، حاصل چنین تفکری بود و دو امپراتوری اسپانیا و پرتغال از قالب چنین تفکری برخاستند و تمدن‌های آرتک‌ها و واتیکانها را غارت کردند.

توسعه نیز ممکن نشد، در عوض حجم عظیمی از نیروهای مولد جامعه تبدیل به قشر متوسط مصرفی شد و چاه بحران آینده عمیق و عمیق‌تر گشت.

تحول از اقتصاد تمرکزی و انحصاری (وابسته به سرمایه دولتی که خود وابستگی شدید به مواد خام دارد) به سرمایه‌های پویا، مولد و قابل تبدیل به کار و توسعه، روندی بسیار مشکل است. در واقع این تحول باید به دست همان نیروهایی انجام شود که در حال حاضر از ضعف شدید بینشی و توانایی رنج می‌برند. مضاف بر آن دولت در شرایطی می‌خواهد دست به خصوصی‌سازی نهادهای متمرکز خود بزند که بخش اعظم سرمایه‌های کشور از دست نیروهای کارآفرین رها شده و به سمت نیروهای بازار دلالی متمایل گردیده است.

### نگاهی به تحولات جهانی

در اینجا لازم است بانگاهی به شرایط بین‌المللی، وضع جهانی رادر رابطه با تحولات اقتصادی - سیاسی آن مورد توجه قرار دهیم. وضع کنونی و سیر در تحول تبادلات، گویای وجود سه دوره شاخص است.

#### ۱- دوره تصادف و غارت:

تا آغاز انقلاب صنعتی، شاخص اصلی اقتصاد ملی هر کشور کمبود و قحطی بود. چرا که بازار هنوز در خدمت تولید صنعتی قرار نگرفته بود. در این دوره، هر منطقه

۲- دوره مبادله مواد خام با کالای ساخته شده (تبدیل عصر غارت به استعمار):

با آغاز انقلاب صنعتی، وضع دگرگون شد. در انگلستان قدرت جدیدی به مدد انقلاب صنعتی نصیب گرفت که دائماً بر توان تولیدش افزوده می‌شد. در همین دوره بود که آدام اسمیت به نقد نظریه سوداگری و فیزیوکراسی برخاست و برخلاف آنان که به ثروتهای زمین و معادن وابسته بودند، اعلام داشت که ثروت اصلی یک جامعه، نه طلا، بلکه کار است. بدین ترتیب تفکر انقلاب صنعتی، از طریق نقد بر نظریه سوداگری و فیزیوکراسی، متولد شد. این تفکر توانست به مدد دو تکنولوژی نساجی و فولاد به جنگ دو امپراتوری بزرگ اسپانیا و پرتغال در اروپا و قدرت‌های امپراتوری بزرگ آسیایی نظیر چین، هند، ایران و عثمانی برود. این قدرتها بسیار دیرتر از آنچه که تصور می‌شد توانستند با ماهیت قدرت جدید آشنا شوند. اگر قدرت‌های قدیمی، غارتگر فیزیکی بودند، این قدرت اصلاً چنین نبود. این قدرت با دستی پر از کالا و ارزان‌تر از کالای داخلی وارد عرصه تجارت در این امپراتوری‌ها شد! چه کسی می‌توانست در پشت این عرضه ارزان و پرسود، وجود نوعی جدید از غارت را در شکل مبادله مواد خام با کالای ساخته شده، پیش‌بینی کند؟ به همین دلیل بود که جزیره کوچک انگلستان بزودی تبدیل به یک امپراتوری جدید شد که تا آن زمان بشریت بخود ندیده بود؛ امپراتوری که دو نیروی سخت‌افزاری تولید صنعتی و نیروی تفکر

بر مبنای ارزش کار، بمثابه دو دست او بودند و ریشه قدرت وی از آنها ناشی می‌شد.

اما همین مبادله بود که بتدریج استعمار را به صورت یک پدیده بسیار زشت درانظار جهان غیرصنعتی آن روز نشان داد. چرا که مبادله مواد خام با کالای ساخته شده از رشد نهادهای کارآفرین و تمرکز سرمایه و کار در درون این سرزمینها جلوگیری می‌کرد.

در کشورهای غیرصنعتی آن روز (که عقب مانده نیز شدند)، دولت‌ها نیز کم‌کم به این ثروت وابسته شدند، رابطه نهادی میان دولت با سرمایه‌های کارآفرین قطع شد و حتی برخی از دولت‌های جهان سوم، به این نهادها بمثابه رقبای خود در عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ نگریستند. به طوری که اجازه هیچ‌گونه تشکل رابه نیروهای تحقیقی و کارآفرین ندادند و کشورهای خود را تا دندان به ثروت مواد خام وابسته کردند.

یکی از تجلیات بسیار مهم همین دوره، رشد اقتصاد متمرکز دولتی بود. این روند بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی شتابی بسیار گرفت و تقریباً در تمامی کشورهای جهان سوم دولت، متولی نوعی مدرنیسم شد که ناشی از ورود نهادهای غیرکارآفرین اما تولیدی بود. چنین روندی اتفاقاً در جریان جنگ سرد، هم از سوی شوروی و هم از سوی آمریکا که دو قدرت بزرگ و مسلط جهانی بودند پشتیبانی می‌شد. جریان وابسته شدن اقتصاد و سیاست کشورهای جهان سوم از طریق مواد خام و رشد دولتهای غول‌آسا و فروپاشی نظام‌های مستقل تولیدی و کارآفرین از طریق سرمایه‌های

## گزارش ویژه

نداشت و بشدت وابسته به سویسید حاصل از فروش مواد خام بود.

از آنجا که مبادله مواد خام با کالای ساخته شده روابط میان دولت‌ها را به دلیل تصاحب منابع موادخام دولتهای جهان سوم توسط دولتهایشان تحمیل می‌کرد، بسیار طبیعی بود که دولتی کردن، امری بسیار حسنه قلمداد شود. این جریان با ظهور شوروی که امپراتوری سرمایه‌داری دولتی بود، منجر به فرموله کردن نظریه «راه رشد غیرسرمایه‌داری» شد. براساس این نظریه که متأسفانه بر ذهنیت قشر روشنفکر زاییده شده از طبقه متوسط در اکثر کشورهای جهان سوم حاکمیت داشت، چنانچه سیستم‌های تولیدی و خدماتی دولتی‌تر می‌شدند جامعه به سوسیالیسم که از اهداف این روشنفکران بود، نزدیکتر می‌شد. چنین نظریه‌ای باعث شد تا روشنفکران این کشورها ناخواسته در خدمت دولتها قرار گیرند و به مبارزه با کارآفرینان سرزمینهای خودشان بکوشند.

ره آورد نهایی چنین وضعیتی منجر به بسی‌ارزش شدن کار و سرمایه از طریق تحلیل‌هایی می‌شد که آنها را مجرد از یکدیگر ارزیابی می‌کردند.

به هر حال مبادله مواد خام با کالای ساخته شده که براساس محورارتباطی میان دولتهای جهان سوم و جهان صنعتی شکل گرفت، حجم عظیمی از تکنوپوروکراسی را در کشورهای جهان سوم که مواد خام با ارزشی داشتند، به وجود آورد و در مقابل،

مردمی از اهدافی بود که تا اواسط دهه هفتاد میلادی دنبال شد. این جریان توانست نوعی خاص از قشر متوسط را در کشورهای جهان سوم متورم کند که در ذهن آنها از طریق جدایی کار و سرمایه، هم کار و هم سرمایه ضدارزش شد و در پایان، بهره‌وری تولید به کمترین حد خود نزول کرد.

مهم‌ترین اثر این نوع مبادله، آن بود که بتدریج ارتباط میان نهادهای مولدوکارآفرین بخش خصوصی را با جهان صنعتی و خارج قطع کرد و رابطه میان دولت جهان سومی با دولت صنعتی که بعدها مجموعه «شمال» را ساخت جایگزین آن شد. این امر در مورد جامعه خودمان توانست، نهادهای کارآفرین ملی را به درون فضای بسته بازار براند و در نتیجه بازار را که باید به صورت یک سیستم باز و مؤثر عمل کند، تبدیل به یک سیستم بسته و منفعل کرد که با هر نوع مظاهر سرمایه‌گذاری صنعتی که می‌توانست توسط دولت از طریق دامپینگ تخریب بشود، مخالفت کند.

روند مبادلاتی مواد خام با کالای ساخته شده بتدریج با ظهور دولت‌های جدید در کشورهای غیرصنعتی و ملی کردن منابع مواد خام که مورد نیاز کارخانجات صنعتی بودند، تشدید شد. تشدید روند فوق منجر به ظهور قشر جدید و متوسطی شد که برای بقای خود بشدت وابسته به فروش این مواد خام بود و بدین ترتیب مدرنیسم از درون قشری ظهور کرد که اصولاً رابطه‌ای با کار مولد

جریان کارآفرینی که از طریق ارزشمندشدن سرمایه معطوف به کار و تولید و رقابت شکل می‌گرفت، به صورت ضد ارزش در جامعه تبلیغ شد.

در این شرایط بود که دولت آمریکا در دههٔ شصت وابستگی دلار را به طلا نفی کرد و شروع به چاپ «پترو دلار» نمود و به یکباره، سطح زندگی قشر متوسط کشورهای جهان سومی رشد کرد. در ایران در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ درآمد سرانه کشور از حدود یکصد دلار به ۲۰۰۰ دلار رسید و همه فکر می‌کردند که بهشتی ابدی برایشان فراهم شده است، حال آنکه این از اثرات شیطانی چاپ پترو دلارهایی بود که بیشتر آنها به جیب کمپانی‌های تسلیحاتی غرب می‌رفت. چنین شد که توسعه تکنولوژی در غرب به بهای سرکوب کارآفرینی و رشد قشر متوسط مصرفی بی‌ارتباط با کار مولد، شکل گرفت و از دههٔ هفتاد به بعد چهرهٔ دنیا را دگرگون ساخت.

### ۳- دورهٔ مبادلاتی با دیگر کالاهای صنعتی:

جریان تفوق تحقیق و توسعه بر روند گسترش نظامهای تولیدی، اثرات بسیار مهمی بر مبادلات مواد خام با کالاهای ساخته شده گذارد. مهمترین آنها جریانی بود که به آن نام «افول ارزش مواد خام» داده‌ایم. این جریان که حاصل توسعه تکنولوژی و تبلور دانش بیشتر در روند کار و تولید بود، بتدریج ارزش مواد خام را در هزینه‌های تولیدی به نفع دانش و علم کاهش داد. روند روبه‌افول ارزش مواد خام، کشورهای جهان سوم

را که دارای قشر متوسطی بودند به وسیلهٔ اشتباهی جذب بیشتر امکانات و سرعت رشد جمعیت بسیار، با معضل بدهی‌های کلان روبرو ساخت. تقریباً در اوائل دهه هفتاد میلادی بود که بانکهای بزرگ دنیا دریافتند که کشورهای جهان سوم توان بازپرداخت وامهای هزاران میلیارد دلاری خود را ندارند. جهان به یکباره با بحران بسیار ویژه‌ای روبرو شد. بحرانی که ریشهٔ آن را باید در کمپانی‌های مواد خام و تسلیحاتی آمریکا و شوروی جستجو کرد. بانکهای دنیا بتدریج دریافتند که دیگر مواد خام نمی‌تواند پشتوانه‌ای مستحکم برای دادن اعتبار بیشتر باشد. جریان وابستگی کشورهای جهان سوم به مواد خام دیگر جاذبه‌ای برای آنهاست که به دنبال ثبات و توسعه مبادلاتی با جهان سومی‌ها بودند، نداشت، بخصوص آنکه توسعه تکنولوژی اطلاعاتی و بحران محیط زیست نیز مزید بر علت شد و مبادلات و ارتباطات جدیدتری را به اقتصاد و سیاست جهان تحمیل نمود.

بانکها در پیچه‌های وام‌های خود را بستند و در روابط خود با تراست‌های مواد خام و تسلیحاتی تجدیدنظر کردند و به سراغ سرمایه‌های کشورهای صنعتی رفتند تا تکنولوژی، جریان تداوم منافع را حفظ نمایند. اولین قربانی این تغییر جریان، شوروی بود. دیگر تزی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» جاذبیت خود را از دست داده بود و دولتهای جهان سوم با انبانی از بدهیها بمانند آن عروس جوانی به نظر می‌آمدند که در فاصله‌ای اندک به پیرزنی غیر قابل تحمل

## گزارش ویژه

و تولید از دولت به بخش خصوصی باشیم. بسیار طبیعی است که این تفرق باید در سیاست و فرهنگ نیز اعمال شود. اگر در قلمرو اقتصاد استراتژی «آزادسازی» رادنبال می‌کنیم، نمی‌توانیم در قلمرو سیاست و فرهنگ استراتژی «تمرکزگرایی» را دنبال نماییم.

باید این امر روشن باشد که ایجاد یک دیدگاه مشترک در سه قلمرو فرهنگ، اقتصاد و سیاست، بر مبنای ارزش‌گذاری کار و رقابت مولد، از مهمترین اصول حرکتی دولت در آینده باید باشد. شاید یکی از بزرگترین چالش‌ها در این جهت‌گیری، تربیت و بار آوردن قشری است که در گذشته بدلیل سیاستهای غلط، تقریباً از دست رفته است. نباید دچار خطا بشویم و خیل دلالتان و گسترش فرهنگ «کارچاق‌کنی» و «دلالی» را بحساب «کارآفرینان» و «فرهنگ کارآفرینی» بگذاریم، که اولی در واقع نماد حضور مبادلات گذشته است و لازم است که عناصر مستعد آنان را برای ایفای نقش جدید، باز شناخته و فعال نمود. استراتژی فروش هر چه بیشتر نفت، مربوط به گذشته‌هاست. برای افزایش قدرت کمی و کیفی تولید و صادرات، نیروهای راستین کارآفرین را باید باز شناخت و اقتصاد نوین را بادست آنان تحرک و پویایی بخشید.

□ □ □

تبدیل شده بود.

این جریان، حتی اقتصاددانان متکی به نظریه «ادوار اقتصادی» را نیز گیج کرد. اکنون جهان، هم تورم دارد و هم رکود و برای حل آن نیز هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه ناظر به شکستن همان قشر متوسط مصرفی شود که روزی دنیا را عروس خود تصور می‌کردند و جامه مصرف را پوشیده بودند. «مصرف» به «صرفه‌جویی» تبدیل می‌شود و کشورهای جهان سوم که سالها با اقتصاد فیزیوکراتی تغذیه کرده‌اند به ناگاه ناچار شده‌اند کار را تنها امید برای اخذ ثروت بدانند. عصر تفوق سیاست و اقتصاد مواد خامی رفت که به پایان رسد.

شاید بتوان گفت که گسترش خصوصی‌سازی نیز ریشه در همین تغییر ساختار مبادلاتی در جهان دارد. به نظر می‌رسد دیگر نمی‌توان با طناب پوسیده مواد خام وارد اقتصاد جهانی شد و موفق هم از آب بیرون آمد. بنابراین ریشه اساسی تحول دیدگاهی را باید در همین نکته دانست و در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ به تعریفی مناسب با این تحول دست یافت. امروزه دیگر به درک این نکته رسیده‌ایم که برای یک اقتصاد سالم و بدون بدهی فزاینده باید ماشین تولید داخلی را از طریق گسترش نهادهای کارآفرین و ایجاد رقابت میان آنها و تمرکز سرمایه و کار دنبال کنیم، در این صورت روشن است که باید در جریان تحول اقتصادی، ناظر بر توزیع سرمایه